صفحه روزانه طنز و کارتون | شماره هشتصد و بیست و نهم

پیر را گفتم: به ما شد عرصه تنگ
جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

توی دنیای پر از اندوه و جنگ
خنده کرد و داد پاسخ: «شهرونگ»

شهرونگ

شبگردی

عروس تعریفی!

شهرام شهیدی
طنزنویس

روح آقاجان گفت: «به‌به. دمت گرم. جانا سخن از زبان ما گفتی.»

خانم‌باجی پرسید: «با من هستی؟»

روح آقاجان گفت: «نه، با یکی از مقامات سیاسی بودم که گفته برخی مثل مادرشوهرهای غرغرو آن‌قدر غر زدند که نگذاشتند مردم شب عروسی یعنی برجام لذت ببرند.»

خانم‌باجی گفت: «الان یعنی طلاق رخ داده؟»

عمه خانم گفت: «این‌طور که پیداست طلاق عادی هم نیست.»

عموجان پرسید: «یعنی سه طلاقه شده؟»

روح آقاجان گفت: «سه طلاقه؟ اگر نیاز به...»

خانم باجی گفت: «شما با آن ذهن مخرب و خرابت اگر یک کلمه دیگر بگویی برای بار دوم راهی آن دیارت می‌کنم. جوری که بروی و برنگردی.»

روح آقاجان گفت: «نه غلط بکنم. خواستم عرض کنم اگر نیاز به مشاور مجرب بود، بنده با چند باب طلاق متالیک و درجه یک...»

خانم باجی گفت: «به به، چشمم روشن. نگفته بودی در باب طلاق این همه تجربه داری.»

روح آقاجان گفت: «دمم وای. لعنت به دهانی که بی‌موقع باز شود. خانم باجی جان! اولا که شوخی کردم. بعدش هم منظور من طلاق انسانی نبود. مثلا من از سیگار و استعمال هر گونه مواد مخدر طلاق گرفته‌ام.»

خانم باجی گفت: «طلاق گرفته‌ای؟ به من هم دروغ می‌گویی؟ شما تا لحظه آخر سیگار تو دستت بود.»

روح آقاجان گفت: «الان شما هم مثل همان مادرشوهرهای غرغرو شدی ها. بگذار مردم لذت ببرند.»

برادرم پرسید: «من فقط یک سوال تخصصی دارم. الان که نشده از آن شب عروسی دیپلماتیک لذت ببریم و به قول شما طلاق...»

خانم باجی گفت: «هنوز رسما جدایی از اروپا رخ نداده. فعلا در مرحله طلاق عاطفی هستند.»

برادرم گفت: «خب، باشه. حالا اگر روزی با اروپا به مرحله طلاق واقعی برسیم، مهریه چه می‌شود؟»

گولاخ‌خان گفت: «مهریه را کی داده کی گرفته؟»

خانم باجی گفت: «هر چه دست اروپا باشد، همین است. اصلا معلوم نمی‌شود کی چی داده و گرفته؟»

در باز شد و مادموازل ناتو بعد از مدت‌ها دوری با چمدان مسافرتی‌اش وارد شد. چمدان را گذاشت زمین و گفت: «سلام. خیلی بی‌منظور شنیدم چه می‌گفتید»

روح آقاجان گفت: «چه را شنیدی ببم جان؟»

خانم باجی به او چشم غره رفت.

روح آقاجان ادامه داد: «این را شنیدی که یکی از مقامات گفته برخی مثل مادرشوهرهای غرغرو آن‌قدر غر زدند که...»

مادموازل ناتو جواب داد: «بله، ضد زنان صحبت کردن در همه جا رخنه کرده. چرا ایشان نمیگه برخی مثل پدرشوهرهای پیف پیفو آن‌قدر ...»

برادرم خواست خودشیرینی کند و گفت: «احسنت. یا بگویند مثل پدرزن‌های غرغرو...»

مادموازل ناتو جواب داد: «وایسا وایسا. نخیر، پفتن پدرزن هم حتی آنتی فمنیستی است.»

برادرم وا رفت و گفت: «چرا خب؟»

مادموازل ناتو جواب داد: «چون وقتی می‌گویی پدرزن باز پای یک زن در میان است. پدرزن بالاخره پدر یک زن است، اما پدر شوهر دو تنوره مرد است.»

گولاخ‌خان گفت: «این‌قدر حاشیه رفتید که حرف اصلی گم شد. ما به همان زبان لاتی خودمان حرف آن مقام را تفسیر کنیم اشکالی داره؟ به نظر من اگر از یک زاویه دیگه به قضیه نگاه کنیم این‌طور به نظر می‌رسه که عروس تعریفی، شلخته از کار درمیاد.»

امیر جعفری: مسئولین شب بیداری می کشند
فرزندانشان حق دارند بنز سوار شوند

مسئولین: نگید آقای جعفری نمی‌خوایم ریا بشه

- بچه یک مسئول: بابا بنز نمی‌خوام، من پورشه دوست دارم!
- فامیل یک مسئول: منم خیلی شب بیداری می کشم
- رئیس شورای شهر: من که زود می‌خوابم چی؟
- اختلاسگر: ما رو هم بگو، کم زحمت نکشیدیم!
- بچه‌های مسئولین: فقط بنز؟ خونه و ویلا و اقامت لازم نداریم ما؟!
- مردم: یه دو دقیقه کامنت‌ها رو باز کن، کارت داریم!

#حقشونه #حقتونه #شهرونگ

شهر فرنگ

آرس | کارتونیست

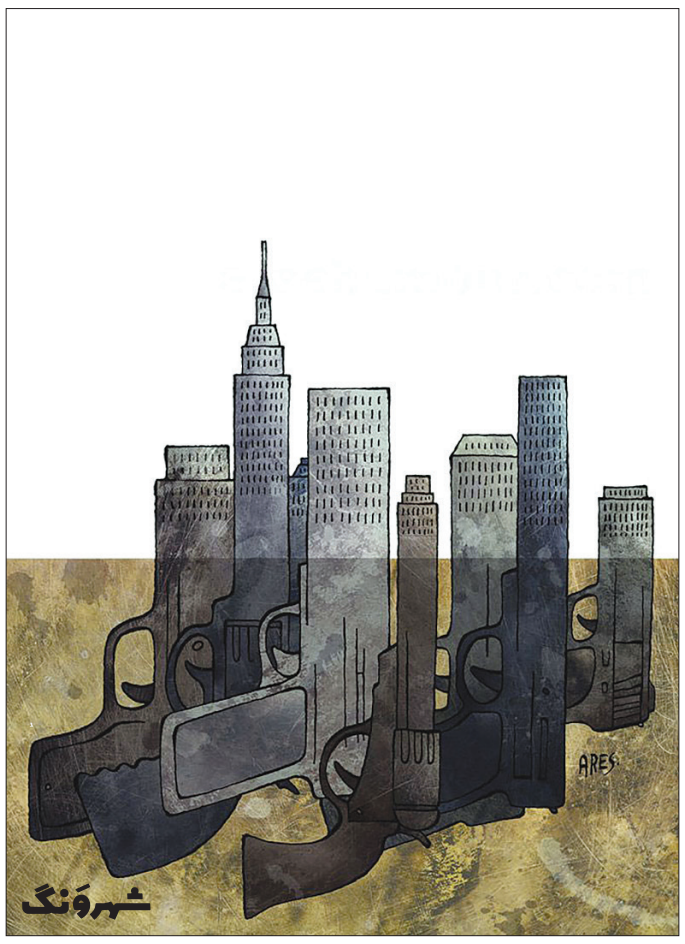

تماشاخانه

سلمان طاهری | کارتونیست | salmantaheri@gmail.com

خار مغیلان

گفت‌وگو با یک چماق فراموش‌شده

آیدین سیارسریع
طنزنویس

سلام. لطفا خودتان را معرفی کنید.

با سلام و عرض خسته نباشید خدمت شما و همکاران‌تان، بنده چماق هستم.

مدتیه کم‌کار شده‌اید. دلیل خاصی دارد؟

متاسفانه در این مملکت احترام پیشکسوت حفظ نمی‌شود. من چند سال است نشسته‌ام یک گوشه و خاک می‌خورم. نه وزیر آمد عیادتم نه مسئولین دیگر. هزینه نجاری را هم بزرگواری داد که نخواست نامش فاش شود.

ناراحت‌کننده است. شما این‌همه سال کار کردید...

بله. شما خودت شاهدی که من در مقاطع حساس چطور آلت دست می‌شدم.

ولی ظاهرا باید قبول کرد که دیگر آن تأثیر سابق را ندارید.

راست میگی. بالاخره پیر شدم.

شاید به خاطر این که ابزارهای جدیدتری آمده‌اند.

حالا من هی میخوام فراموش کنم، شما هی یادآوری کن! بله می‌دونم ابزار جدید آمده‌اند اما نباید پیشکسوتان را فراموش کرد.

نظرتان درباره چماق‌های جدید چیست؟

همه‌اش زیر سر این فضای مجازی است. آن جا حتی چماق‌هایش هم فرق می‌کند. قدیم هر کسی از کسی دیگر خوشش نمی‌آمد یا با او مخالف بود، من را برمی‌داشت و مثل مرد شدت مخالفتش را اعلام می‌کرد اما الان...

بفرمایید دستمال.

مرسی. نمی‌دونم چرا جدیدا این‌قدر حساس شده‌ام. بله عرض می‌کردم... الان می‌دونید به جای این که من را بگیرند بروند دنبال طرف، چه کار می‌کنند؟ طرف می‌آید فحش می‌دهد بعد این جوان بی‌بته به خودش زحمت نمی‌دهد حتی فحش بدهد! یک انگشت را در یک جایی فشار می‌دهد و زارت! بلاک می‌کند. از کی این‌قدر بی‌غیرت شده‌ایم من نمی‌دانم!

آنها هم که می‌خواهند کمی آزاد باشند و اختیار عمل بیشتری داشته باشند اکانت فیک می‌سازند.

من در مصاحبه‌های قبل هم گفتم. اینجوری فایده ندارد. باید به گذشته برگشت.

دقیقا چه جوری؟

گروه‌ها اختلاف نظراتشان را بیاورند در فضای حقیقی. بنشینند دور یک میز و با هم گفت‌وگو کنند که خب از آنجایی که برخی گفت‌وگوها محکوم به شکست هستند، آخرش مجبور می‌شوند من را دستشان بگیرند و با هم مبارزه کنند.

توصیه‌تان به جوانان چیست؟

درس بخوانند و تحصیل کنند.

آفرین! این نشان می‌دهد که شما فقط به فکر درگیری‌های فیزیکی و کتک‌کاری نیستید.

از آن لحاظ هم نه! برای آن که بعضی از این عزیزانی که من را در دست می‌گرفتند، دانشجو بودند یا حداقل نشان می‌دادند دانشجو هستند.

یک ابراز امیدواری هم برای جمع کردن مصاحبه بفرمایید.

ابراز امیدواری می‌کنم این بساط گفت‌وگو و فحش و بزن در رویی تمام شود و همگان روبه‌روی هم قرار بگیرند و بزنند خوار و خفیف کنند همدیگر را.

متشکرم از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.

قربان‌شما.